



شما می‌دانید این قناتی که در باغ نیاوران ظهرور می‌کند اسمش چیست و «مادرچاہش» کجاست؟ دیده‌اید بالایش چی نوشته‌اند؟*



ما هم شنیده بودیم که اهل علم اهل کنجکاوی‌اند. پس فکر کردیم که پژوهشگاهی‌ها تا حالا حتماً باید ته‌وتوی قناتی را که مظهرش در حیاط نیاوران است در آورده باشند. با چندتایشان صحبت کردیم. آقایان در پاسخ یکی دو تا سوال صریح و ساده‌ی ما آسمان را به رسیمان بافتند و شوخی و جدی هرچه دلشان خواست گفتند. دست آخر البته هیچ چیز تازه‌ای درباره‌ی این قنات دستگیرمان نشد، ولی تا بخواهید اطلاعات بی‌ربط درباره‌ی پدیده‌ای از قبیل نقاشی پیکاسو، صفحه‌ی فانو، ملیجک ناصرالدین شاه، اداره‌ی اوقاف شمیرانات، و مکانیک کوانتمومی جمع‌آوری کردیم. جواب‌ها را به ترتیب تاریخ گفتگوها می‌آوریم:

فرهاد اردلان:

علی القاعده از آن بالا از کوه می‌آید. یکی از قنات‌های سیستم عظیمی از قنات‌هast که در شمیران بوده. بالاش هم گویا نوشته شده «آسمان آبی است».

فکر می‌کنید این نوشته به قدمت خود قنات است؟

نه، فکر می‌کنم بعداً از شعرهای سهراپ سپهرا اقتباس کرده باشند. مناسبتش چیست؟ یعنی چی که آسمان آبی است؟

همین طوری خواسته‌اند یک چیز قشنگی بنویسند. لابد مقصودشان این است که آسمان در آب دیده می‌شود.

خُب این به نظر شما ستایش آب است یا آسمان؟ نمی‌دانم. اینجا قبل از انقلاب دست جماعتی بوده که اهل هنر به شکل مدرنیش بوده‌اند. شاید این نوشته‌ها هم مثل آن مجسمه‌ها کار خودشان باشد. گفتم که این نوشته هم برداشتی از همان شعر سپهرا است که می‌گوید آب را دست نزنیم!

ظاهراً شاعر پیشنهاد کرده بود که آب را «گل نکنیم». در هر حال از شما خیلی متشکرم.

* برگرفته از جنگ آبی‌ها، ویرایش محمدرضا بهاری.

غلامرضا خسروشاهی :

بله از این «آسمان آبی است» ما حتی استفاده‌ای تبلیغاتی و مطبوعاتی هم کرده‌ایم. ولی اصل و نسب قنات را نمی‌دانم.

برای چی نوشته‌اند آسمان آبی است؟

یعنی آسمان پاک‌تر است، یعنی اگر آلودگی نباشد ...
اینجا مظہر قنات است دیگر نه؟

نه بابا مظہر قنات که بالای کوه است! اینجا دو تا قنات تاریخی هست، یکی اش همین است و یکی دیگر هم از خیابان شریعتی و آن طرف‌ها می‌گذرد، که شنیده‌ام موقع کنند مترو قدری آسیب دیده بود که حال درستش کرده‌اند. ولی این قنات ما بیست سال است که قطع نشده و یکبار لاروبی اش هم کرده‌ایم.

آبشن به قول معروف قابل شرب است؟

نه، گویا آب‌های رو زمینی به آن نفوذ می‌کنند. به ما گفته‌اند استفاده نکنیم.

نگفته‌ید که مناسبت آن نوشته چیست.

چی بگویم. من اولش فکر کردم یک بیتی از شهراب سپهری است.
چرا همه فکر می‌کنند هر چیز قشنگ ولی بی مناسبت را سپهری باید گفته باشد؟ باز نیما بگویید یک حرفی، چون مثلاً به جای «خانه‌ام ابری است» می‌توانسته توی همین قالب بگوید آسمان آبی است!

نه، به نیما نمی‌خورد چون یک کمی «سوسولی» است به نظر من. به هر حال ایهام دارد. شاید هم منظورش انعکاس آسمان در آب است.

اصلاً این رنگِ «آبی» که می‌گویند، آیا «بایش» یا «بیرنگ» نسبت است؟
یعنی منسوب به آب است به نظر شما؟ پس چرا گفته‌اند که آب بیرنگ است؟

ولی آبی که انباشته می‌شود توی دریاها که بیرنگ نیست.

پس نکند در واقع «آب آسمانی است»؟ اصلاً شما فکر می‌کنید چند نفر از کل همکارانتان ممکن است قبلاً به این قنات و نوشته‌ی بالایش فکر کرده باشند؟

خیلی جالب است که این همه سال ما از جلوی این رد شده‌ایم و هیچ وقت بهش فکر نکرده‌ایم. در هر حال من هر چه می‌دانستم صادقانه گفتم: آسمان باید آبی باشد ولی نیست. آلودگی نمی‌گذارد که آبی باشد.

شما که این همه اقیانوس دیده‌اید، بالاخره آبش چه رنگی است؟
یادم نیست. شاید بشود گفت «کبود» است. ولی از طرف دیگر، آب را توی لیوان که بریزی بی‌رنگ است! پس شاید به قول شما این عکس آسمان است که توی آب می‌افتد و آبی اش می‌کند.

خوب است این بدء‌بستان آب و آسمان را دانشمندان روشن کنند.

خیلی رمانیک است. بیینید، سه‌چهارم زمین آب است. آسمان هم که چتر حمایتش را روی زمین گسترد و رنگش منعکس می‌شود توی آب. آب هم که هی مواد می‌فرستد به آسمان. و این بدء‌بستان خیلی جالب است. من توی ادبیات هم ندیده‌ام که به این رابطه‌ی ارگانیک اشاره کنند.

پس آب و آسمان در واقع «هر چی دارند از هم دارند». حالا اینکه شاعر می‌گوید «چهره‌ی آبی ات پیدا نیست»، این آبی یعنی چی؟ آیا آبی مثلاً «آرامش» است؟

بله مثل اینکه آرامش است. آقا عجب چیز عجیبی است این مقوله‌ی رنگ. من زنم نقاش است. خیلی وقت پیش یک چیزی کشیده بود با حجم عظیمی از رنگ سرمه‌ای، و من خیلی تحت تأثیر قرار گرفتم.

واقعاً مقوله‌ی جالبی است رنگ. چند وقت پیش من داشتم به یک مناسبتی مینیا تورهای قدیمی استاد بهزاد نقاش عصر صفوی را با دقت نگاه می‌کردم و دیدم که چه غوغایی است. آنجا می‌شود دید که یک ذره بالا و پایین در شدت یک رنگی چقدر می‌تواند ماهیت‌ش را عوض کند. مثلاً یک سبز شیمیک و آرامش بخشی که استاد مثلاً در زمینه‌ی نیلی کشیده، تفاوت‌ش با یک سبز چمنی مبتدلی که روی کامسیون‌های پاکستانی می‌شود دید فقط یک اپسلین است.

نقاشی اصولاً آرامش می‌دهد و آدم را نسبت به طبیعت و نسبت به رنگ و کلاً نسبت به اشیا دقیق می‌کند. بخصوص این انتزاعی که نقاش‌ها از واقعیت می‌کنند گاهی بسیار تأثیرگذار است. من رفته بودم مادرید یک تابلویی از پیکاسو دیدم که در آن پسرچه‌ای دهنده‌ی یک اسب را گرفته است. باور کنید نزدیک بود جلوی این تابلو زانو بزنم. بس که رنگ‌ها و حالت‌ها تأثیرگذار بود. یک وقتی هم در کلاردشت درختی دیدم، آنقدر قشنگ که انگار آفریده شده بود که ستایشش کنند. زیبایی کامل و مترکز. این درخت همچنان در ذهن من نقش بسته. من این را سرکلاس‌هایم گاهی می‌گفتم. آیا این زیبایی‌هایی که در علم می‌گویند هست واقعی است؟ حالا خودمانیم، یعنی واقعاً زیبایی‌های خیلی تأثیرگذار، چنان که گفته شده است، مثلاً در معادلات و تقارن‌ها و کلاً در ریاضیات هم وجود دارد؟

ما ترکیبیاتی هستیم. ترکیبیات یعنی ریاضیات مجموعه‌های متناهی. در ترکیبیات «بی‌نهایت» اصلاً وجود ندارد. همه چیز ملموس است. بیینید، در این شکلی که من می‌کشم، هر کدام از اینها یک خط است. به اینها می‌گوییم زیرمجموعه. اینجا هفت تا خط است و هفت تا نقطه. هر سه تا خط در یک نقطه همدیگر را قطع می‌کنند و هر سه تا نقطه روی یک خط‌اند. این یکی از زیباترین اجسام ریاضی است که تا به حال کشف شده. اسمش «صفحه‌ی فانو» است و صد سال پیش کشف شده. این آنقدر خواص متعدد و زیبایی دارد که آدم شاخ در می‌آورد. همه چیز در این جا نور پر فکت است. خب، از این زیباتر چه چیز دیگری می‌تواند باشد؟

اینها را هم واقعاً مثل همان درخت کلاردشت ستایش می‌کنید؟ این اصلاً ستایشش واجب‌تر است. من هر وقت در کلاس اینها را می‌گویم چنان به وجود می‌آیم که بعضی‌ها باورشان نمی‌شود که این همه سور و شعف برای همین شکل است. چیزی به این درجه از تکامل اصلاً به

برای دختران بی سربرست که فعلاً البته در محل دیگری است. خلاصه یعنی که این زمین مالِ اداره ای اوقاف است.

خیلی جالب است که این مليجکی که ما بیشتر با وجهه کمدی اش آشناییم، اهل وقف و کمک به تحصیل و این حرف‌ها هم بوده باشد. در هر حال در این زمین در یک سال‌هایی در قدیم بیمارستانی بوده است. این بیمارستان را چند سالی قبیل از انقلاب تخریب می‌کنند و ساختمان فعلی را در آن می‌سازند که قرار بوده دفتر ملکه بشود. معمارش ایرانی بوده.

بله، معمارش دیباشت که موزه‌ی هنرهای معاصر را هم طراحی کرده و الان گویا در فرانسه است. البته صاحبکارش بنیاد پهلوی بوده. وقتی انقلاب شد حدود ۹۵ درصد از کار ساختمان تمام شده بود. بعد از انقلاب این ساختمان همراه با بقیه‌ی اموال بنیاد پهلوی واگذار شد به مؤسسه‌ی مطالعات فرهنگی و این مؤسسه هم آن را در اختیار کتابخانه‌ی ملی گذاشت. پژوهشگاه هم بخشی از اینجا را گرفت. بعد مؤسسه‌ی مطالعات تبدیل شد به پژوهشگاه علوم انسانی و این پژوهشگاه در واقع اجاره‌دار مؤسسه‌ی متین بود.

الآن این مؤسسه و آن مدرسه‌اش که گفتید کجاست؟

یک جایی در مرکز تهران است، حدود خیابان جمهوری، و هنرستان دخترانه‌ای هم دارد. من یکبار رفته‌ام آنجا و جلساتی با آنها داشتم. الان این ساختمان نیاوران در واقع طبق قرارداد اجاره‌ای که ما با متین داریم در اختیار پژوهشگاه است.

مثل اینکه یادتان رفت، قرار بود بگویید که آن جمله‌ی بالای قنات چه معنی دارد.

جمله‌ی قشنگی است که من هر وقت از آنجا رد می‌شدم می‌خواندم ولی مناسبتش را لاید همان کسی می‌داند که با دید شاعرانه‌ای آن را نوشه است. حالا دید شاعرانه هم بالاخره باید یک منظوری داشته باشد. این ستایش آب است یا آسمان؟

خب رنگ آسمان از آب است دیگر، یعنی انعکاس آب است در آسمان که آن را آبی می‌کند، اصلاً ایهام دارد. یعنی آسمان اهل آب است یا آسمان آبی است. به هر دوش می‌شود تعییر کرد.

حالا شما واقعاً آسمان آبی در تهران دیده‌اید؟

بله در همین تعطیلات نوروز کاملاً آبی بود.

من آرزو می‌کنم نصف مردم تهران وضعشان آنقدر خوب بشود که هی تنده‌ند به سفر برond تا نصف دیگر بتوانند، مثل قدیم، آسمان را آبی ببینند. شما شاید یادتان نیاید، ولی یک وقتی آسمان ساکنان تهران همیشه آبی بود و هر روزشان نوروز.

حسام الدین ارفعی:

من آن سال‌های اول یک چیزهایی درباره‌ی این قنات از همکارانی که فکر

نظر می‌آید که «این زمینی» نیست. این باید یک چیز بهشتی باشد که خدا اینقدر در آن رمز و راز گذاشته است. آقا می‌آیند که این درست می‌کنند و می‌بینند که کامل می‌شود. آخر توی این هفت تا خط و هفت تا نقطه چه رمزی هست؟ این یک شکل هندسی ساده است، ولی همه چیز در آن جمع است. یا مثلاً که با این همه تقاضی که دارد چیز زیبایی نیست؟ حتی زیبایی دایره هم حیرت‌آور است. این چه حکمتی است که یک چیزهای متناهی می‌توانند نامتناهی را هم القا کنند؟ مثلاً همین تابلوی پیکاسو که گفتم -- پسر بچه‌ای در سن بلوغ در کنار یک اسب سفید زیبا -- چنان رنگ و چنان کمپوزیسیونی دارد که واقعاً بی‌نظیر است. این نوع مشاهده‌ی طبیعت و انتزاع از آن و این تخیل باشکوه مختص آدم‌هایی مثل پیکاسوست. اینها آناتی است که به انسان دست می‌دهد. آن خلاقیت. همانی که اخوان ثالث بهش گفته است «لحظه‌های نبوتی». حالا فرق نمی‌کند که در شعر باشد یا در نقاشی یا در ریاضیات.

نکند شما هم می‌خواهید بگویید بشر چیز باشکوهی است؟

بی‌نظیر است به نظر من.

آیا ممکن هست که در عین باشکوه بودن و بی‌نظیر بودن گاهی قابل ترحم هم باشد؟!

بسیگی دارد به آدمش، ولی در هر حال ممکن هست!

خیلی ببخشید که نتوانستم جدی باشم، ولی خیلی مستشکرم که آنقدر چیزهای جالب گفتید که بنده اصلاً متوجه نشدم چه جوری از قنات نیاوران به شکوه آدمیزاد رسیدیم.

احمدرضا حقیقت:

سابقه‌اش را نمی‌دانم، اما به دلیل مشکلات اجرایی که ما با این قنات داشتمیم یک چیزهایی یاد گرفتم. ببینید، دو تا شاخه قنات از پژوهشگاه رد می‌شود. زیر پارکینگ نیاوران هم یک منبع بزرگ آب هست. یکی دو بار ما با این مشکل رو برو شدیم که وقتی این قنات‌ها بر اثر نمی‌دانم تکان‌های زمینی یا هر چیز دیگر مسیرهایشان مسدود بشود، آن زیر حفره‌های بزرگی تولید می‌کنند که یکی دو بار واقعاً کردنده و منجر به ریزش هم شد، که البته درستشان کردیم.

این قنات‌ها اسم و رسم هم دارند؟ شناسنامه و نقشه و غیره دارند؟

من اسماشان را نمی‌دانم ولی باید داشته باشند. بعد از آن خشکسالی که در تهران پیش آمد وزارت نیرو شروع کرد به چاه زدن در این مناطق و آمدند سراغ ما که از این قنات‌ها هم استفاده کنند و ظاهراً دارند از آنها -- البته بعد از تصفیه و غیره -- برای تهران استفاده هم می‌کنند. شناسنامه و تاریخچه‌شان را نمی‌دانم.

درباره‌ی باغ نیاوران و زمین‌های آن اطراف چطور؟ قبل از پژوهشگاه و کتابخانه‌ی ملی و غیره، اینجاها چی بوده و مال چه کسانی؟

زمین پژوهشگاه در نیاوران یک زمین وقفی است. مليجک ناصرالدین شاه آن را وقف کرده، برای مدرسه‌ی دخترانه‌ی متین -- مدرسه‌ای در تهران

کس به چی فروکاسته می‌شود. پس خیلی نامعین است و معنایی که همه توافق کنند به احتمال زیاد ندارد. مثل مکانیک کوانتوسی است که وقتی آزمایش را تکرار می‌کنید جواب دیگری می‌گیرد.

پس باید یک چیزی بپرسم که قطعیت بیشتری داشته باشد. شما فکر می‌کنید یای آخر «آبی» یای نسبت است؟ یعنی آب آبی است؟

نمی‌دانم. الان یک رنگ‌هایی هست که توی خانه‌ی ما همه بهش مثلاً می‌گویند سبز ولی من می‌گویم قهوه‌ای. همین کیف کنفرانس را سبز سفارش داده‌اند ولی من آن را قهوه‌ای می‌بینم. مفهوم بی‌رنگی کلاً مفهوم مدرن‌تری است. اگر از مردم بپرسید، آب دریا را می‌گویند آبی است ولی آب لیوان برایشان بی‌رنگ است.

عجب پدیده‌ی بی‌دروپیکری است. پس لابد آبی بودن آب و آسمان همگی اش تقصیر پراکنده‌ی طول موج های آبی است. حالا به نظر شما آب و آسمان خودشان خیر دارند که روزها زیر آفتاب باید الزاماً آبی بشوند؟ یعنی آیا خودشان آگاهانه تصمیم می‌گیرند که از مقررات طبیعت پیروی کنند یا بهشان تحمیل می‌شود؟

خودشان نمی‌دانم یعنی کی ولی احتمالاً درست رفتار می‌کنند. چاره‌ای ندارند. این سوال‌های شما آنقدر سخت است که من ظاهراً نمی‌توانم جواب بدهم.

نگران نباشید. شما تا حالا توی اینهایی که ازشان بپرسیده‌ایم شاگرد اول اید! خدانگهدار.

می‌کردم ممکن است اطلاعاتی داشته باشند پرسیدم. احتمالاً بعضی هاشان جواب‌هایی هم دادند ولی الان در ذهنم چیزی نیست که به شما بگویم.

خیلی ممنون! شما اصلاً فرق چشمی و قنات و نمی‌دانم چاه عمیق و چاه پتانسیل و غیره را می‌دانید؟

یک چیزهایی می‌دانم. چاه آرتزین را هم می‌دانم که چیست. ولی راستش را بخواهید فرق قنات و کاریز را درست نفهمیده‌ام. فکر کنم دوتایی شان یک چیز باشند.

من هم همین طور فکر می‌کرم ولی بعداً گفتم پس چرا با دو تا اسما صدایش می‌کنند و مشکوک شدم. در هر حال آدم اگر مثل من متولد یزد باشد حتماً باید بداند که قنات چیست.

چندان امیدوار نیستم که از نوشته‌ی بالایش خبر داشته باشید.

خبر دارم. «آسمان آبی است».

آیا این جمله به نظر شما صرفاً یک گزاره‌ی خبری است؟

این را باید از طراحان اینجا پرسید که منظورشان چی بوده است. شاید هم می‌خواسته‌اند بگویند که زندگی زیباترست. خلاصه محتوای عجمیق فلسفی دارد!

حالا به نظر شما طرح خواسته است آب را ستایش کند یا آسمان را؟

من از آنجایی که بسیار آدم پوزیتویستی هستم به این قضیه هم پوزیتویستی نگاه می‌کنم. یعنی باید دید که تابع موج این پدیده در ذهن هر

